

سه پیشقراول

خبری در شماره ۲۱ خرداد ۵۸ روزنامه **آیندگان** حاکی بود شب پیش در مهرآباد از خروج ۵۵۰ نفر جلوگیری شده است. پلیس فرودگاه به خبرنگاران گفت بعضی از این اشخاص که دسته‌جمعی عازم شرکت در جشن استقلال کشور لیبی بودند ویزای عبور از کشور ثالث، و برخی حتی گذرنامه نداشتند، تعدادی تبعه بحرین و جاهای دیگر بودند، و شماری می‌خواستند با تیر و تفنگ سوار هواپیما شوند. نام حسن آیت و چند نفر دیگر به‌عنوان سردسته‌ها، و نام طلبه‌ای به نام محمد منتظری به‌عنوان سخنگو ذکر شد. اسم اولی پیشتر در خبرهای جلسات حقوقدانان مسلمان برای بررسی پیش‌نویس قانون اساسی آمده بود. اسم دوم تازگی داشت. دو هفته بعد، بعد از ظهر نهم تیر در همان فرودگاه قشقرقی به پا شد که بیشتر به فیلمی کم‌دی-حادثه‌ای می‌ماند: بیست و چهارپنج نفر کوشیدند سوار هواپیمایی پاکستانی شوند که از راه جدّه عازم لندن بود. باز هم بی‌رواید و در مواردی حتی بی‌گذرنامه، و البته مسلح. مهدی هادوی، دادستان کل انقلاب، ابتدا دستور داد همه را خلع سلاح و بازداشت کنند اما خیلی زود جا زد و کارمندان دفترش گفتند به قم رفته است و دخالتی در این قضیه ندارد.

یاغیان این بار کوتاه نیامدند. افرادی از گاردهای فرودگاه را گروگان گرفتند، روی باند رفتند، آن را بستند و تیر هوایی شلیک کردند. سرانجام صبح روز بعد سوار هواپیمای خطوط هوایی سوریه شدند که عازم دمشق بود. به بازدید چمدانهایشان هم تن ندادند. تا مدتها شایعاتی درباره محتویات احتمالی چمدانها - پرونده‌های طبقه‌بندی شده ارتش و وزارت خارجه درباره کشورهای عربی، دلار، طلا، عتیقه - شنیده می‌شد. سخنگوی سپاه پاسداران گفت محمد منتظری برای خودش تشکیلاتی مسلح به وجود آورده و مهربی به نام سپاه پاسداران تهیه دیده است و سپاه در قبال کارهای این شخص مسئولیتی ندارد. هیچ مقامی مسئولیت خروج غیرقانونی محمد منتظری را به عهده نگرفت و بار دیگر حرف استعفای دولت در اعتراض به این فضاحت ملی در سطحی جهانی، شنیده شد. مقامهای فرودگاه گفتند هادوی و مصطفی چمران، معاون نخست وزیر، توصیه کرده‌اند مسئله با مسالمت حل شود. هر دو تن دخالت در این ماجرا را انکار کردند.

پیشتر در صفحه سوم شماره ۲۶ فروردین عکسی از دیدار زنان عضو سازمان امل با مهدی بازرگان، نخست‌وزیر، چاپ شد اما نام چمران که در عکس دیده می‌شود در شرح آن نیامده است، گرچه عنوان "فرمانده کل نظامی سازمان امل" در متن خبر باید اشاره به او باشد. تا آن زمان نه عکس او برای اهل خبر آشنا بود و نه نامش. اوایل مرداد در مطالبی که از نشریات دیگر نقل می‌شد نام چمران به‌عنوان معاون نخست وزیر، رئیس رکن دوم وزارت دفاع و مأمور راه‌اندازی سازمان اطلاعاتی-امنیتی جمهوری اسلامی به چشم می‌خورد. وجوه مشترک آیت و چمران و منتظری: هر سه پیشقراول بودند، هر سه تن در همان شش ماه اول رژیم جدید جهت آینده را اعلام کردند، هر سه دو سال بعد با فاصله زمانی اندکی از یکدیگر کشته شدند. نوارهای آیت در سال ۵۹ سر و صدا به پا کرد اما خود او، گرچه خیابانی در شرق تهران جایزه گرفته، پرسوناژ (عمداً؟) از یادرفته‌ای است. نام چمران اهمیتی در حد بزرگراهی در تهران یافت. محمد منتظری صاحب مکانهایی در حد نیروگاه شد.

۱۱

”ممد رینگو“ (لقبی که منوچهر محجوبی فقید در هفته‌نامه **آهنگر** به او داد) با هفت تیرکشی در باند فرودگاه،^۱ نوع عذرخواهی پدرش، و حرفهایی که در خارج زد افکار عمومی را متحیر کرد. آیت‌الله حسینعلی منتظری پوزشخواهانه گفت پسرش از اوضاع نابسامان کشور رنج می‌برد و اعصابش به هم ریخته است. خواننده‌ای به نام احمد مرعشی (۲۱ تیر) در اشاره به توجیه رفتار پسر آیت‌الله منتظری از سوی پدرش نوشت: ”آزاده انقلاب کرده، در انقلاب پیروز شده، جزو زعمای انقلاب شده، ارتش تشکیل داده و خلاصه خود بریده و خود دوخته و تازه آن وقت از اوضاع نابسامان کشور رنج هم می‌برد و مسلسل بر می‌دارد برای فتح فرودگاه می‌رود؟... پس تکلیف مردمی که از اوضاع خیلی خیلی بیشتر از آزاده رنج می‌برند و از اوضاع نابسامان ایران عزیز ناراحت‌تر هستند چیست؟“

رهبان لیبی او را رسماً به حضور پذیرفتند. در ادامه سفر جنجالی‌اش، در بیروت به جراید گفت: ”نخست وزیر ایران زیر نفوذ سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و صهیونیسم است“ و ”عوامل صهیونیستی و آمریکایی در دولت ایران رخنه کرده‌اند.“ عمید نائینی، عضو شورای سردبیری **آیندگان**، در دومین یادداشتش در این باره (یادداشت اول: «تروریست تضمین شده») نوشت اگر ”شیخ محمد منتظری که افتخار می‌کند ایرانی نیست“ به جای بیروت در تهران اظهار نظر کرده بود که ”نخست وزیر ایران زیر نفوذ سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و صهیونیسم است“، به موجب لایحه تازه ناصر میناچی، وزیر ارشاد، مطبوعات ایران را کلاً برای انعکاس بیواسطه این حرف می‌بستند، نویسندگانشان به زندان می‌افتادند و ”وزارت ارشاد ملی از دست آنها راحت می‌شد.“

روز ۳۰ تیر به تهران برگشت و دویست جوان مسلح در فرودگاه از او استقبال کردند. میرشمس شهشانی، دادستان تهران که دستور داده بود او را هنگام ورود به اتهام ضرب و جرح و شکنجه و خروج غیرقانونی از کشور جلب کنند یک ساعت پیش از ورودش دستور بازداشت را لغو کرد. شهشانی مدتی بعد گفت: ”محمد منتظری مرا برکنار کرد.“

ماجرای پرواز آرتیستی محمد منتظری و همراهانش و بازگشت پیروزمندان آنها ظهور یک جهان‌بینی جدید و تولد یک مشی بود: سیاست رسماً اعلام شده جمهوری اسلامی هرچه باشد، این نظام با گرایشهایی در شرق مدیترانه و شمال آفریقا همراه است و، در داخل، منتقدان این مشی به عنوان جاسوس و دشمن و عمال اجنبی سرکوبی می‌شوند. بدین قرار، مفهوم استقلال خیلی زود به جابه‌جایی در ائتلاف تقلیل یافت: قدرتهای بزرگ نه؛ دار و دسته‌هایی عرب-آفریقایی آری.

محمد منتظری پایه‌گذار استراتژی جدید نبود اما آن را با فریاد رسا به گوش هرکس که کر نبود رساند: مردمی که بهترین آنها مهدی بازرگان باشد حکومت اقلیت **هُمُ الْغَالِبُونَ** را تحویل نخواهند گرفت. پس باید متحدانی در جاهای دیگر یافت و برای در قدرت ماندن روی شراکت آنها حساب کرد.

با شهادت در انفجار هفتم تیر ۶۰ به نیکنامی (و شاید هم رستگاری) نائل گشت. به موقع بود. در سال ۶۵، سفر مخفیانه رابرت مک‌فارلین، مشاور امنیتی رونالد ریگان، به تهران جنجال به پا کرد. در آمریکا مسیبان افتضاح ادعا کردند عایدات بی حساب و کتاب فروش پنهانی جنگ‌افزار ساخت اسرائیل به جمهوری اسلامی

^۱ در سال ۸۷ در اصفهان یک عضو مجلس شورای اسلامی با اتومبیل روی باند فرودگاه رفت و مانع پرواز هواپیمای مسافری شد تا خلبان را وادارد او را که با تأخیری طولانی از راه رسیده بود سوار کند. در انعکاس خبر نه به شغل واقعی این شخص که محافظان مسلح فرودگاه را وادار به اطاعت می‌کرد اشاره شد و نه به پیشینه بستن باند پرواز در جمهوری اسلامی.

(در برابر آزادی گروگان‌هایی آمریکایی در لبنان) صرف مبارزه علیه رژیم نیکاراگوئه شده؛ در ایران شخصی به نام مهدی هاشمی، خویشاوند محمد منتظری، که از بده‌بستان‌های جدید در تهران و احتمال رکود گروگانگیری در لبنان دلخور بود و قضیه را در هفته‌نامه *الشراع* چاپ بیروت لو داده بود کیفر دید. محمد منتظری اگر از واقعه پیشین جان به در برده بود شاید این بار همراه او سینه دیوار می‌رفت.

۲.

هفته آخر مرداد ۵۸ نتایج انتخابات مجلس خبرگان اعلام شد. عبدالرحمن قاسملو یکی از سه منتخب آذربایجان غربی برای آن مجلس بود. در کردستان تنش دائمی و درگیری‌های پراکنده جریان داشت. کسانی از ماهها پیش معتقد به برقراری حکومت نظامی در کردستان بودند (تا اواسط دهه ۷۰، جاده‌های کردستان روزها در دست نیروهای دولتی، و شبها در دست مردم محلی بود).

در پاوه، شهری صد هزار نفری، عده‌ای طی تجمعی خواستار استقرار پاسدارها در شهر شدند. در محیطی متشنج پر از آدم مسلح، تعیین اینکه اولین تیر را چه کسی از کجا شلیک کرد بینهایت دشوار است. در حمایت از آن گروه، با هلیکوپتر نفرات شبه‌نظامی پیاده کردند و زد و خوردی خونین در گرفت. رادیو-تلویزیون قطب‌زاده صبح تا شب تکرار می‌کرد در پاوه سر بریده‌اند. آیت‌الله خمینی با عتاب تهدید کرد اگر مسئولین نجبنند از قم به تهران می‌آید و چوبه‌های دار برپا می‌کند. قاسملو را مجرم و تحت تعقیب اعلام کردند و آمدن او به تهران برای شرکت در مجلس خبرگان، و هر منظور دیگری، منتفی شد.

آیا درگیری خواست کسانی بود که دارای نماینده‌ای در مجلس خبرگان شده بودند؟ (جمعیت کُرد قاعدتاً با انتخاب قاسملو باید دست نگه داشته باشد تا ببیند نتیجه چه خواهد بود.) کسانی که برنده انتخابات نشده بودند خواهان درگیری بودند؟ نیروهای شبه‌نظامی دولتی در پاوه چه تعداد طرفدار محلی داشتند؟ هوایم‌ای اف-۴ و هلیکوپتری که ادعا می‌شد سقوط کرد با آتش چه سلاحی سرنگون شد؟ نیروی هوایی تأیید می‌کند که واقعاً هوایم‌ایی سرنگون شد؟ اگر شد، سلاح ضد هوایی از کجا آمد و بعد به کجا رفت؟ مصطفی چمران، شاگرد قدیمی مهدی بازرگان و معاون او، در پاوه چه می‌کرد و نقش او در آن وقایع چه بود؟ در نیروی زمینی که دخالت مستقیم در ماجرا نداشت اما از هلیکوپترهایش برای انتقال نفرات استفاده کردند، افسرها چه نظری داشتند؟ چرا پاوه برای صحنه درگیری انتخاب شد؟

حضور قاسملو، رهبر حزب دموکرات کردستان ایران، در مجلس خبرگان تحمل‌ناپذیر بود. ظاهراً مصمم بودند نگذارند پایش به تهران برسد. فضا هنوز برای ترور یا حتی بازداشت او مناسب نبود. آن حضور چشمگیر و دکوپز و کراوات و عکس و مصاحبه به زبان خارجه و سخنرانی به‌عنوان نماینده مردم در اولین مجلس جمهوری پیامدهایی غیرقابل تحمل داشت و این سابقه را ایجاد می‌کرد که هر آدم نابابی صرفاً به دلیل رأی آوردن پشت تریبون برود و گئل کند. در آن سالن، دامه‌افاضات‌ها تحت‌الشعاع کُرد سنی کمونیست قرار می‌گرفتند و شاید تنها مکلائی هم‌وزن او رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای بود. در حالی که در برابر دفتر روزنامه‌ها و دانشگاه و در تلویزیون فریاد می‌زدند "راه ما راه علی‌ست / بروگم شو کمونیست" و "مرگ بر لیبار"، بامزه می‌بود که اینها ستاره‌های محفل فقها شوند.

وقایع پاوه نیز جهت حرکت و بخشی از شکل آینده را روشن کرد: مهم نیست چه کسی بیشتر رأی آورده، مهم هم نیست نادیده‌گرفتن آرا چه هزینه‌ای خواهد داشت؛ به هر قیمتی شده و هر چند نفر کشته شوند، به عنصر نامطلوب نباید اجازه ورود به صحنه داد. سال بعد در انتخابات مجلس همین سیاست را ادامه دادند.



در ستون «از میان مطبوعات» شماره ۶ اردیبهشت ۵۸ **آیندگان** مطلبی نقل شد از هفته‌نامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران، با عنوان «زمینه‌های عینی اتحاد»: «دو تن از اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی، آقایان کاظم بجنوردی و دکتر حسن آیت، مواضع حزب خود را در مورد مسائل اقتصادی و اجتماعی کشور روشن ساختند. این مواضع در پاره‌ای از اصلی‌ترین خطوط خود با برنامه پیشنهادی حزب ما برای جبهه متحد خلق نزدیکی آشکاری دارد. به نظر ما وجود وجوه مشترک زیر می‌تواند زمینه بسیار مساعدی برای همکاری مشترک میان حزب توده ایران و حزب جمهوری اسلامی در یک جبهه مشترک به منظور تنظیم دستاوردهای انقلاب و نوسازی جامعه فراهم آورد.»

احتمالاً نخستین بار بود نام حسن آیت در **آیندگان** چاپ می‌شد: دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی، مرید مظفر بقائی در منتهی‌الیه راست طیف سیاسی، و ملقب به دکتر. گرچه ضدکمونیستی دوآتشه بود، آنچه به نظر حزب توده «وجوه مشترک» می‌رسید مخالفت هیستریک او با آزادی بیان و مطبوعات و احزاب و اجتماعات و فعالیت دانشجویان بود که، به نظر او و حزب توده، راه را برای لیبرالیسم و رشد متمایلان به غرب باز می‌کند.

اندکی بعد در خبرهای جلسات حقوقدانان مسلمان برای بررسی پیش‌نویس قانون اساسی این نام بیشتر تکرار شد و مضمون ولایت فقیه نخستین بار از آن‌جا به گوش رسید. حزب جمهوری اسلامی می‌خواست پیش‌نویس به همه‌پرسی گذاشته شود اما در برابر مقاومت شدید افکار عمومی و زیر فشار شمار فزاینده طرفداران تشکیل مجلس مؤسسان، شامل مهدی بازرگان، به هیئتی هفتادنفره برای بررسی متن موجود رضایت داد. پس از چند جلسه، ناگهان ورق از آستین در آوردند و طرح ولایت را علم کردند.

اینکه داستان از چه قرار بود و پشت پرده چه گذشت هنوز کاملاً روشن نیست، همین طور نقش آیت، عضو مجلس خبرگان. هرچه بازرگان شدیدتر اعتراض کرد که این سناریو از کجا آمد، به مبارزه با او شدت دادند. صبح روزی که خشمگین و ناامید برای استعفا به قم می‌رفت در تهران غوغای اشغال سفارت آمریکا برخاست و پیامدهای کناره‌گیری دولت موقت در هیاهو گم شد. نقشه بود؟ شاید. هرگز نخواهیم دانست. برای این قبیل دسیسه‌های هیئتی بعید است صورتجلسه‌ای به دست بیاید، و روایت‌های شفاهی معمولاً چیزی بیش از پشتک و وارو بنا به مصلحت روز نیست.

سال بعد، «آیت گیت» جنجال به پا کرد. در متنی که از دو نوار کاست پیاده شد،^۲ آیت حرفهایی می‌زد در مایه‌های کلک، توطئه، فریب افکار عمومی، جانداختن بهتان و تهمت و دروغ، بستن دانشگاه و دستکاری در انتخابات تا رسیدن به مرحله نهایی کودتای مسلحانه برای یکسره کردن کار و حتی آموزش خرابکاری، بیرون ریختن حتی کمتر خودی‌ها از صحنه سیاسی و یکدست کردن هیئت حاکمه. توضیحات او درباره نقشه‌هایش، که جای مطالعه دقیق و مجدد دارد، تردید باقی نمی‌گذاشت اصحاب پانزده خرداد عزم کرده‌اند ابوالحسن بنی‌صدر را در نخستین فرصت از ریاست جمهوری پائین بکشند، سایر رقیبان را با سرکوبی به جای خود نشانند، مستقیماً و به تنهایی حکومت کنند و در این صراط مقدس به کسی یا چیزی امان ندهند.

آیت خط‌دهنده حزب جمهوری اسلامی بود اما اعضای غالباً معمم حزب از او فاصله گرفتند و متن نوارها را نظر شخصی‌اش دانستند. و انگار همچنان ذکر نام او را معادل اذعان به این نکته می‌بینند که لوکوموتیوی بیباک

بود که همه را پیش می‌راند و آنچه از شیخ فضل‌الله به بعد جرئت بیانش را نداشتند پشت میکرفن اعلام می‌کرد. در آن نوارها می‌گفت باید به فکر بعد از آیت‌الله خمینی بود تا کار طبق برنامه پیش برود. از همان روز اول، مفهوم حرفش خلافت بود. تمام آنچه اسمش را می‌توان نقشه‌های استعمار در خاورمیانه گذاشت روی هم‌رفته از نظر حجم و گستره و جزئیات به گرد پای سناریوی آیت برای ایران نمی‌رسد.

دفتر تحکیم وحدت (انجمنهای اسلامی و سازمانهای دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی کشور) علم و کتل انقلاب فرهنگی هوا کرده بود و می‌کوشید تصفیة دانشگاهها را فکری ناب جلوه دهد که مملکت را در مسیر تعالی خواهد انداخت. آیت این فکر را بخشی از برنامه بولدوزری خویش، و انجمنهای اسلامی را عمل سیاستهای معرفتی می‌کرد: ”دانشگاهها به این صورت فعلی باید تعطیل شود“، ”ما استاد غیراسلامی نمی‌خواهیم“، ”باید یک مرتبه اعلام شود... یک دفعه بالا تصمیم می‌گیرد و پائین شروع می‌کند سروصدا راه‌انداختن“، ”دانشگاه بعد از ۱۴ خرداد تعطیل می‌شود و بعد ما برنامه‌ای خواهیم داشت“، ”به بچه‌ها [ی انجمن اسلامی] بگویند قرص و محکم باشند، تصمیمی گرفته شده و تغییرناپذیر است.“

دفتر تحکیم که در موقعیت حقیر پادو حسن آیت نشانده شده بود بیهوده خطونشان می‌کشید: ”ما به این مسئله به صورت یک جریان حزبی برخورد می‌کنیم نه یک جریان فردی و شخصی. ما نسبت به آنچه آقای آیت در مورد انجمنهای اسلامی گفته‌اند اعلام جرم می‌کنیم. حزب جمهوری اسلامی باید پاسخگوی یابوه‌سرایی‌های آقای آیت باشد که خیال می‌کند سیاست مملکت را در دست دارد و هر طرفی را که می‌خواهد می‌تواند بزند.“

آیت با تأکید بر اینکه نباید روی خلائق حساب کرد و ”عموم مردم جهت ندارند... و دقیقاً در جریان نیستند کی به کیه“، از جمله، می‌گفت ”باید از مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله شروع کرد“ و ”دنباله‌اش خیلی ساده می‌روند جلو.“ آن دو تن خوشنام‌ترین رجال قاجار بودند و اگر در کنار خدماتشان کارهای قهرمانانه نکردند، دست‌کم این قدر هست که دروغ نگفتند، بلوف نزدند، مردم را فریب ندادند و به بیراهه نکشانند، دست به چپو نزدند، کسی را هم نکشتند. منظور آیت، به‌عنوان مرید بقائی، از ”خیلی ساده می‌روند جلو“، رسیدن به مصدق، خراب‌کردن او و زدن ملی‌گرایان معاصر بود. در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در محل حزب جمهوری اسلامی در دفاع از خود گفت: ”قانون اساسی را من تلاش کردم در مجلس خبرگان از صورت غربی به صورت اسلامی در آورم“، ”من باعث به تصویب رسیدن اصل ولایت فقیه هستم.“

برنامه‌ای که ریخته بود ظاهراً در کوتاه‌مدت بنی‌صدر را هدف می‌گرفت اما به سرکوبی کل جمعیت درس-خوانده شهری غیرمذهبی غیربازاری ایران نظر داشت. او را می‌توان نماینده رگه اسلام شدیداً ایرانی ستیز دانست که قویاً اعتقاد دارد، بنا به قانون فتح، ایران و ایرانی‌بازی باید قرن‌ها پیش تمام شده و هفت کفن پوسانده باشد، و آرای عمومی و این قبیل حرفهای مفت یعنی مُرده کفنش را خراب کند و بعد به او، یا آن، اجازه بدهند با کفن مُلوث از قبر بیرون بیاید و در خیابان راه برود. به نظرشان مطلقاً بی‌معنی است در مملکت اسلام به جماعتی که اجدادشان شهادتین گفته‌اند و ایمان آورده‌اند اجازه داده شود به آدمهایی رأی مخفی بدهند که عقاید منسوخ‌گربازی را در دلشان زنده نگه داشته‌اند و به دموکراسی و لیبرالیسم غربی گرایش دارند.

نظرش نسبت به ملیون ایران و فرهنگ ایرانی نقادانه یا حتی انتقاد بیرحمانه نبود؛ فوران غیظ بود، انزجار و کینه و تفریبی انتها نسبت به مرده و زنده این مملکت، بی‌ذره‌ای شفقت و قائل‌بودن حق دفاع از منافع طبقاتی و عقیده شخصی، نه برای پیشینیان و نه معاصران. حتی رفتگان باید در پیشگاه او و مرشدش مظفر بقائی پاسخگو باشند، تا چه رسد به زندگانی که نفس دزدی می‌کشند.

امروز تقریباً تمام جوامع مسلمان‌نشین خاورمیانه و شمال آفریقا گرفتار همین معضل‌اند: در انتخابات آزاد اگر امثال آیت به قدرت برسند فوراً نردبان را چپه می‌کنند و می‌گویند تاریخ از امروز شروع می‌شود، نتیجه این یکی انتخابات استثنائاً ابدی است و دیگر نباید گذاشت به جای خدا شیطان از صندوق رأی بیرون بیاید. همانند محمد منتظری و مصطفی چمران که صادقانه برنامه آینده را اعلام کردند، حسن آیت یکی از چهره‌هایی بود که آنچه را مخالفانشان می‌کوشند به‌زحمت استنباط کنند چنان راحت بر زبان می‌آورند یا اجرا می‌کنند که صراحت باورنکردنی‌شان را برخی به حساب صحنه‌سازی و فیلم می‌گذارند.

گرچه نقشه او همچنان اجرا می‌شود و پیروزمندانه پیش می‌رود، حضورنداشتن خود او شاید این مملکت را در چشم کسانی قدری امن‌تر جلوه دهد. و تاریخ کشته‌شدنش در هنگامه بُکش‌بُکش‌های سال ۶۰ کمی عجیب است: ۱۴ مرداد. روزگاری اهل شعر قدمایی در مرگ اشخاص بیتی می‌سرودند موسوم به ماده تاریخ که مصرع دومش طبق اعدادی که برای حروف الفبا قائل بودند سال واقعه را نشان می‌داد. سراینده‌ای اگر همچنان حوصله ذوق‌ورزی داشته باشد شاید برای این تاریخ (و تاریخ عجیب مرگ شعبان جعفری: ۲۸ مرداد) بتواند بیتی پندآموز سر هم کند.

محمد قائد

www.mGhaed.com

از کتاب دردست‌نگارش *داستان آیندگان*

مرداد ۸۸